

از سیمرغ تا سی مرغ!



هدی برهانی
آموزگار

از همان بچگی مامان کتاب‌های زیادی برایم می‌خواند. «حسنى ما يه بره داشت» برایم خیلی دوست‌داشتنى بود. شاید اولین تصویر دوست‌داشتنى كودكى من، نقاشى باباى حسنى بود كه «دود چيق هوا مى‌كرد»! بعدتر «دزد و مرغ فلفلى» آمد كه آن روزها هر بچه كتاب دوستى در آرزوىش بود. حتى قصه «سليمون» كه توى ايوان خانه خوابيده بود. يادش به خير چه ذوقى مى‌كردم وقتى مامان مى‌خواند «سليمون بابا سليمون، هنوز خوابى پسر جون؟». آن روزها خاطرات كودكى ما را منوچهر احترامى لای شعرهاى كتاب هایش قايم كرده بود.

اولين كتابى كه خودم به تنهائى از اول تا آخرش را خواندم تقريباً ۲۰ صفحه بود. داستان «زال و سيمرغ». البته راستش را بخواهيد نام كتاب در ذهنم نبود، يعنى اصلاً انگار آن كتاب را در خانه نداشتيم. نمى‌دانم آن شب چطور آن را خوانده بودم. شايد امانتى برادر بزرگ‌ترم بود از كتابخانه مدرسه. هرچه بود پس از سال‌ها با يك جستجوى ساده اينترنتى پيدايش كردم. كتابى كه نقاشى‌هاى «نورالدين زرین‌كلک» خاصش كرده بود و من هنوز بعد از اين همه سال آن تصويرها را در ذهن دارم. اين كتاب اولين كتابى بود كه به تنهائى خودم آن را خواندم.

اما كتاب ديگرى كه از كودكى تا همين امروز با من بوده، كتاب عجيب و غريبى است. كتابى كه بعد از باسواد شدنم مى‌توانستم به جز خيره شدن به عكس‌هاى بى‌نظيرش، نوشته‌هايش را هم بخوانم. كتاب آشپزى «رزا منتظمى»! شايد خنده‌دار به نظر برسد، اما در روزگارى كه هنوز پاى اينستاگرام به زندگى مردم باز نشده بود، مادر آشپزى ايران «هنر آشپزى» را نوشت تا همه بتوانند از مريبى به تا كُپ با سوسيس را در خانه‌هايشان درست كنند. مامان از طرفداران پروپاقرص رزا منتظمى بود. هنوز هم وقتى مى‌خواهد غذاى خاصى را درست كند، هنر آشپزى سهميه‌اى اش را از قفسه كتاب‌خانه بيرون مى‌كشد و به كس هيچ كس جز خانم منتظمى اعتماد ندارد. اين قفسيه سهميه‌اى بودن كتاب را مدت كوتاهى است كه فهميده‌ام. اين كه هنر آشپزى آن قدر پُرطرف‌دار بوده كه در روزهاى كمبود كاغذ مجبور شده‌اند آن را با دفترچه بفروشند. فكرش را بكنيد! كدام كتاب را سراغ داريد كه اين همه هوا دار داشته باشد؟

خاطرات من از خواندن هنر آشپزى تمام نشدنى است. خيلى وقت‌ها مى‌نشستم عكس‌هاى كتاب را نگاه مى‌كردم و به جان مامان غر مى‌زدم كه مثلاً كى «سالاد ميوه» درست مى‌كنى يا گاهى كه دستور پخت بنيه سيب را مى‌خواندم درحالى كه اصلاً نمى‌دانستم بنيه يعنى چه! خلاصه اين كه كتاب هنر آشپزى شايد اولين كتاب يا محبوب‌ترين كتاب من نباشد، اما بى‌شك تاثيرگذارترين كتاب زندگى ام است. كتابى كه وقتى بزرگ شدم ديگر برايم سرگرمى نبود، بلكه يك مرجع كامل و درست بود از دستور غذاهاى مختلف. كتابى كه معلوم بود يك نفر آن را با تمام حسن نيت و صداقتش نوشته. براى همين است كه اگر روزى از من پرسند در زندگى ات به كدام كتاب وفادارتر بوده‌اى؟ بى‌درنگ پاسخ دهم «هنر آشپزى»!

مرورى بر كتاب «سفير شهر آدم نباتى‌ها»

بياييد هيچان بچشيم

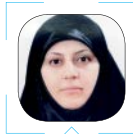
دسته‌اى رنگى دارند. آبي، قرمز، سفيد، سياه و بقيه رنگ‌ها و اين رنگ‌بندى‌ها بايد از قوانين خاص خودشان تبعيت كنند. مثل اين كه قرمزا حق ازدواج با ديگر رنگ‌ها را ندارند. هيچ درخت يا گياهى هم در كل شهر ديده نمى‌شود. اين اطلاعاتى است كه حالا تارا با رفتن به شهر آدم نباتى‌ها دريافت كرده و دارد براى خانم ضحى كاظمى تعريف مى‌كند.

در اين شهر چون گياهى نيست بنابر اين اكسيژن هم كم است و ربات‌هاى دارد كه مخصوص توليد اكسيژن هستند تا براى شهر هواى تازه توليد كنند. شهر آدم نباتى‌ها، شهر عجيبى است شهرى است كه آدم‌ها در آنجا به دنيا مى‌آيند و به بقيه شهرها و كشورها اعزام مى‌شوند. تارا و راما و پاشا سه نوجوان قهرمانى هستند كه از كشور نوجوانان فرار مى‌كنند و اين فرار مى‌شود اول ماجراجويى شان، براى اين كه رفتارها و قوانين حاكم بر شهرهاى مختلف را تجربه كنند.

آنها در ابتداى ورودشان به شهر آدم نباتى‌ها پانى، آشنا و در خانه او مستقر مى‌شوند. پانى از دسته آبى‌هاست و قبول مى‌كند تا فرار آنها را به پليس اعلام نكند به شرطى كه به او كمك كنند تا با مونی كه از دسته قرمزهاست ازدواج كند. ماجراهاى اين پنج فرد يعنى تارا، راما، پاشا، پانى و مونی توسط مأموران مخفى كشور نوجوانان و شهر آدم نباتى‌ها كنترل مى‌شود تا خطر و حادثه‌اى براى آنها به وجود نيايد. شهر آدم نباتى‌ها قوانين خاص خودش را دارد و پانى و مونی چون از دو دسته متفاوت هستند، ازدواجشان غير ممكن است بنابر اين تارا و دوستانش تصميم مى‌گيرند كه آنها را هر طور كه هست با خودشان به كشور نوجوانان ببرند تا بتوانند در آنجا به آرزويشان برسند. تارا و دوستانش كه اول، از خوردن غذاهاى مصنوعى و معدنى شهر آدم نباتى‌ها حالشان به هم مى‌خورد حالا ديگر كاملاً عادت كرده‌اند اما دلشان لك زده براى غذاهاى طبيعى و خوشمزه خودشان. اين قفسيه در راه برگشت از شهر آدم نباتى‌ها عينا براى مونی و پانى تكرر مى‌شود و از غذاهاى طبيعى كشور نوجوانان به ستوه آمده‌اند. پانى به تارا و دوستانش مى‌گويد: «از كجا مى‌دانيد طعم واقعى غذا همين است كه شما مى‌خوريد؟ چه كسى طعم واقعى چيزى را مى‌داند؟» و پاشا در جوابش مى‌گويد: «براى اين كه اين‌ها دانه‌هاى عدس واقعى هستند كه از زمين روبيده‌اند. اين عدس‌ها پخته شده‌اند و حالا ما مزه واقعى‌شان را مى‌فهميم، اما عدسى كه شما مى‌خوريد، مواد پروتئينى خاصى هستند كه شكل عدس درست شده‌اند و مصنوعى هستند.» بله... خانم كاظمى، در اين داستان (منظورمان جلد اول مجموعه «دنياى آدم نباتى‌ها» با عنوان «سفير شهر آدم نباتى‌ها» است) كه هيچ دو داستان ديگر هم هستند بعد از اين دو داستان كه بد جور ميان بچه‌ها گير افتاده است و مدام بايد بينشان صلح و صفا و دوستى برقرار كند. آنها را به آرزويشان برساند و بهشان ياد بدهد كه براى رسيدن به آرزوها بايد تلاش كنند و خستگى به خودشان راه ندهند. اين كتاب در سه بخش و هر كدام در ۹ فصل داستان را براى شما دسته‌بندى كرده است تا به راحتى و بدون خستگى بتوانيد قهرمانان داستان را دنبال كنيد، هيچاناتشان را بچشيد، با آنها بخنديد و در آن موقعى كه غذاهاى مصنوعى حالشان را به هم مى‌زند، حال شما هم بد شود. انتشارات هوپا، مجموعه دنياى آدم نباتى‌ها را در سه جلد منتشر كرده كه جلد اولش در ۱۷۷ صفحه داستان سفير شهر آدم نباتى‌ها را براى شما به تصوير كشيده است. [

«درس‌آشنايى با آدم نباتى‌ها را از همه درس‌ها بيشتر دوست دارم. براى همين هم مى‌خواهم براى معلم شدن درس بخوانم يعنى بيشتر و بيشتر درباره آدم نباتى‌ها چيز ياد مى‌گيرم. نقطه مشترك علاقه من و راما و پاشا همين است. من خيلى دلم مى‌خواهد يك بار آدم نباتى‌ها را از نزديك ببينم. شهرشان، خودشان، زندگى‌شان و پدر و مادرهايشان. آنها آدم‌هاى كوتاه و چاقى هستند كه فقط فقط مى‌خورند و مى‌خوابند و بازى مى‌كنند. البته پدر و مادر ما هم آدم نباتى بوده‌اند. اما ما با زن اضافى «الف» متولد شديم و ربات‌هاى بيمارستانى ما را يك راست به كشور نوزادان منتقل كرده‌اند.» اينها را دختری كه نام تارا از كشور نوجوانان دارد با خودش زمزمه مى‌كند. انگار نوجوان‌ها در هر جا كه باشند يعنى در خيال، افسانه‌ها، قصه‌ها و حتى همين جايى كه ما زندگى مى‌كنيم يعنى در واقعيت، فقط شمردن آرزوهايشان است كه اميد به زندگى را در آنها زنده مى‌كند.

راما و پاشا دو دوست صميمى تارا هستند كه آنها هم دوست دارند به شهر آدم نباتى‌ها سفر كنند. شهرى كه غذاهايش همه از مواد مصنوعى و معدنى ساخته مى‌شود؛ مثلاً بستنى توت فرنگى‌اش نه شيرين است نه طعم خاصى دارد. مزه‌اش شبیه آهن و فلز و شايد پارافين است. آدم‌هاى شهر آدم نباتى‌ها مثل تيم‌هاى ورزشى دسته‌بندى شده‌اند و هر



نجمه نیلی‌پور
روزنامه‌نگار



نویسنده:

ضحی کاظمی

انتشارات:

هوپا

۱۷۷ صفحه

۲۳۰۰۰ تومان

